

# مُلْحَةُ الْأَعْرَابِ

تأليف:

ابومحمد قاسم بن علي مريزي بصرى

وفات:

سال ٥١٦ هجرى قمرى

ترجمه و شرح:

سيد مسلم تفت دار

مدرسه اميريه

جزيره قشتم – گياهدان

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### بَابُ: النَّسْبُ

٢٦٦. وَكُلُّ مَنْسُوبٍ إِلَى اسْمٍ فِي الْعَرَبِ أَوْ بَلَدَةٍ تَلْحَقُهُ يَاءُ النَّسْبِ  
 ٢٦٧. وَتُحْدَفُ الْهَاءُ بِلَا تَوَقُّفٍ مِنْ كُلِّ مَنْسُوبٍ إِلَيْهِ فَاعْرِفِ  
 ٢٦٨. تَقُولُ: قَدْ جَاءَ الْفَتَى الْبَكْرِيُّ كَمَا تَقُولُ: الْحَسَنُ الْبَصْرِيُّ  
 ٢٦٩. وَإِنْ يَكُنْ مِمَّا عَلَى وَزْنِ فَتَى أَوْ وَزْنِ دُنْيَا أَوْ عَلَى وَزْنِ مَتَى  
 ٢٧٠. فَأَبْدِلِ الْحَرْفَ الْأَخِيرَ وَآوَا وَعَاصٍ مِنْ مَارِيٍّ وَدَعٍ مِنْ نَاوِيٍّ  
 ٢٧١. تَقُولُ: هَذَا عَلَوِيٌّ مُعْرِقٌ وَكُلُّ لَهْوٍ دُنْيَوِيٍّ مُوْبِقٌ  
 ٢٧٢. وَانْسِبْ أَخَا الْحِرْفَةِ كَالْبَقَالِ وَمَنْ يُضَاهِيهِ إِلَى فَعَالٍ

### بَابُ: التَّوَابِعُ

٢٧٣. وَالْعَطْفُ وَالتَّأْكِيدُ أَيْضًا وَالتَّبَدُّلُ تَوَابِعُ يُعْرَبْنَ إِعْرَابَ الْأَوَّلِ  
 ٢٧٤. وَهَكَذَا الْوَصْفُ إِذَا ضَاهَى الصِّفَةَ مَوْصُوفُهَا مُنْكَرًا أَوْ مَعْرِفَةَ  
 ٢٧٥. تَقُولُ: خَلَّ الْمَرْحَ وَالْمُجُونَا وَأَقْبَلَ الْحُجَّاجُ أَجْمَعُونَ  
 ٢٧٦. وَامْرُرُ بِزَيْدٍ رَجُلٍ ظَرِيفٍ وَاعْطِفْ عَلَى سَائِلِكَ الضَّعِيفِ  
 ٢٧٧. وَالْعَطْفُ قَدْ يَدْخُلُ فِي الْأَفْعَالِ كَقَوْلِهِمْ تَبَّ وَاسْمٌ لِلْمَعَالِي

### بَابُ: حُرُوفِ الْعَطْفِ

٢٧٨. وَأَحْرُفُ الْعَطْفِ جَمِيعًا عَشْرَةٌ مَحْضُورَةٌ مَأْثُورَةٌ مُسَطَّرَةٌ  
 ٢٧٩. الْوَاوُ وَالْفَاءُ وَتَمَّ لِلْمَهْلِ وَلَا وَحَتَّى تُمَّ أَوْ وَأَمَّ وَبَلَّ  
 ٢٨٠. وَبَعْدَهَا لَكِنْ وَإِمَّا إِنْ كُسِرَ وَجَاءَ لِلتَّخْيِيرِ فَافْتَهَمَ مَا ذُكِرَ

## بَابُ: النَّسَبُ

۲۶۶. وَكُلُّ مَنْسُوبٍ إِلَى اسْمٍ فِي الْعَرَبِ أَوْ بِلَدَةٍ تَلَحُّقُهُ يَاءُ النَّسَبِ

۲۶۶. و هر نسبت داده شده به اسمی در عرب یا به شهری یا منطقه‌ای؛ یاء نسب به آن ملحق می‌شود.

### شرح:

اگر بخواهیم شخصی را به پدر، قبیله، شهر، منطقه یا مذهبی نسبت دهیم آخر آن اسم را کسره می‌دهیم و یاء مشدد را به آن می‌افزاییم. مانند: **مِصْرِيّ، تَمِيْمِيّ، حَنْبَلِيّ**. یاء تشدید دار افزوده می‌شود تا اینکه بین یاء نسب و یاء متکلم فرق باشد. این اسم قبلاً علم بوده و با افزوده شدن یاء نسب، صفت می‌شود.

۲۶۷. وَتُحَذَفُ الْهَاءُ بِلَا تَوَقُّفٍ مِنْ كُلِّ مَنْسُوبٍ إِلَيْهِ فَاعْرِفِ

۲۶۷. و بدون توقف، هاء از هر منسوبی به آن حذف کرده می‌شود پس بدان.

۲۶۸. تَقُولُ: قَدْ جَاءَ الْفَتَى الْبَكْرِيُّ كَمَا تَقُولُ: الْحَسَنُ الْبَصْرِيُّ

۲۶۸. می‌گویی: جوان منسوب به بکره آمد همان‌گونه که می‌گویی: حسن منسوب به بصره آمد.

### شرح:

اگر اسمی تاء تانیث داشت حذف کرده می‌شود. مانند: **بَصْرَةَ = بَصْرِيّ. مَكَّةَ = مَكِّيّ. بَكْرَةَ = بَكْرِيّ**.

اگر ترکیب غیر اضافی بود به جزء اول آن نسبت داده می‌شود. مانند: **بَعْلَبَكْ = بَعْلِيّ. تَأَبَّطْ شَرًّا = تَأَبَّطِيّ**.

اگر مرکب اضافی بود دو حالت دارد:

۱. اگر جزء اول **أَب** یا **ابن** دارد پس جزء اول حذف کرده می‌شود و به جزء دوم نسبت داده می‌شود. مانند: **ابْنُ الزُّبَيْرِ = زُبَيْرِيّ. أَبُو بَكْرٍ = بَكْرِيّ**.

۲. اگر غیر از این بود جزء دوم حذف کرده می‌شود و به جزء اول نسبت داده می‌شود. مانند: **امْرَأُ الْقَيْسِ = امْرُئِيّ**.

و اگر بیم اشتباه می‌رود جزء اول حذف می‌شود و به جزء دوم نسبت داده می‌شود. مانند: **عَبْدُ الْأَشْهَلِ = أَشْهَلِيّ. عَبْدُ الْقَيْسِ = قَيْسِيّ**.

**٢٦٩. وَإِنْ يَكُنْ مِمَّا عَلَى وَزْنِ فَتَى أَوْ وَزْنِ دُنْيَا أَوْ عَلَى وَزْنِ مَتَى**

**٢٦٩.** و اگر از چیزهایی است که بر وزن [مانند] فَتَى یا وزن [مانند] دُنْيَا یا بر وزن

[مانند] مَتَى باشد...

**٢٧٠. فَأَبْدِلِ الْحَرْفَ الْأَخِيرَ وَآوَا وَعَاصِ مِنْ مَارَى وَدَعْ مَنْ نَاوَى**

**٢٧٠.** ... پس حرف آخر را به واو تبدیل کن و نافرمانی کسی کن که با تو جدال کرد و

رها کن کسی که با تو دشمنی کرد.

**٢٧١. تَقُولُ: هَذَا عَلَوِيٌّ مُعْرِقٌ وَكُلُّ لَهْوٍ دُنْيَوِيٌّ مُوْبِقٌ**

**٢٧١.** می گویی: این علوی [منسوب به علی رضی الله عنه] اصیل و ریشه دار است. و هر

لهو دنیایی [منسوب به دنیا] هلاک کننده است.

**شرح:**

اسم ثلاثی مقصور فرقی ندارد که واوی [مانند: عَصَا] یا یائی [مانند: فَتَى] یا مجهول

[مانند: مَتَى] باشد به واو تبدیل می شود. مانند: عَصَا = عَصَوِيٌّ. فَتَى = فَتَوِيٌّ. مَتَى = مَتَوِيٌّ.

رباعی مقصور که حرف دوم آن ساکن باشد. مانند: دُنْيَا = دُنْيَوِيٌّ. حُبْلَى = حُبْلَوِيٌّ. حذف

هم می توان کرد و حذف ارجح است. مانند: دُنْيَى = حُبْلَى.

اگر لام الفعل منسوب الیه، محذوف است محذوف بازگردانیده می شود. مانند: شَج =

شَجَوِيٌّ. يَد = يَدَوِيٌّ. أُخ و أُخْت = أَخَوِيٌّ. ابْن و بِنْت = بَنَوِيٌّ. أَب = أَبَوِيٌّ.

اگر ثلاثی معتل اللام بر وزن فَعِيل بود نیز به واو تبدیل می شود. مانند: عَلِيٌّ = عَلَوِيٌّ.

غَنِيٌّ = غَنَوِيٌّ.

اگر رباعی منقوص بود جایز است که یاء آن به واو تبدیل شود. مانند: الْقَاضِي =

قَاضَوِيٌّ. الدَّاعِي = دَاعَوِيٌّ. و جایز است که یاء حذف شود و این راجح است. مانند: قَاضِيٌّ

– دَاعِيٌّ.

اما اگر پنج حرفی و یا شش حرفی بود بعلت طولانی بودن، یاء حذف می شود. مانند:

المُعْتَدِي = مُعْتَدِيٌّ. المُسْتَعْلِي = مُسْتَعْلِيٌّ.

اگر به اسم ممدود منسوب کرده شد، اگر همزه اش همزه ی تأنیث است به واو تبدیل

می شود. مانند: الصَّخْرَاء = صَخْرَاوِيٌّ.

اگر همزه‌ی آن اصلی است به همان حالت باقی گذاشته می‌شود. مانند: قُرَاء = قُرَائِيّ.  
 اگر همزه، بدل از اصل بود به همان حالت باقی گذاشته می‌شود. مانند: كِسَاء = كِسَائِيّ.  
 و همچنین می‌توان آن را به اصل بازگرداند. مانند: كِسَاوِيّ.

۲۷۲. وَأَنْسَبَ أَخَا الْحِرْفَةِ كَالْبَقَالِ وَمَنْ يُضَاهِيهِ إِلَى فَعَالٍ

۲۷۲. و صاحب حرفه و پیشه مانند بَقَال و کسی که مشابه اوست به فَعَال نسبت بده.

شرح:

مثال‌های دیگر: بَزَّاز: پارچه فروش. لَبَّان: شیر فروش. زِيَّات: روغن فروش. تَمَّار: خرما  
 فروش. خَبَّاز: نانوا. نَبَّال: تیرساز. بَقَّال. نَجَّار.

## بَابُ: التَّوَابِعُ

٢٧٣. وَالْعَطْفُ وَالتَّأْكِيدُ أَيْضًا وَالتَّبَدُّلُ تَوَابِعُ يُعْرَبْنَ إِعْرَابَ الْأَوَّلِ

٢٧٣. و عطف و توكید، همچنین و بدل؛ توابع هستند که همانند کلمه‌ی نخست اعراب

کرده می‌شوند.

٢٧٤. وَهَكَذَا الوَصْفُ إِذَا ضَاهَى الصِّفَةَ مَوْصُوفُهَا مُنْكَرًا أَوْ مَعْرِفَةً

٢٧٤. و همچنین صفت، هرگاه آن صفت در نکره یا معرفه، شبیه موصوف خود شد.

٢٧٥. تَقُولُ: خَلَّ الْمَرْحَ وَالْمُجُونَا وَأَقْبَلَ الْحُجَّاجُ أَجْمَعُونَ

٢٧٥. می‌گویی: مزاح و شوخی را رها ساز. و حجاج همگی آمدند.

٢٧٦. وَأَمْرُ بَزِيدٍ رَجُلٍ ظَرِيفٍ وَاعْطِفْ عَلَى سَائِلِكَ الضَّعِيفِ

٢٧٦. و به زید، مرد با ذکاوت گذر کن. و بر گدای ضعیفت عطوفت و مهربانی کن.

٢٧٧. وَالْعَطْفُ قَدْ يَدْخُلُ فِي الْأَفْعَالِ كَقَوْلِهِمْ تَبَّ وَاسْمٌ لِلْمَعَالِي

٢٧٧. و گاهی عطف در افعال داخل می‌شود. مانند گفته‌ی آنان: جست خیز و به کارهای

والا و بزرگ پرداز.

## بَابُ: حُرُوفُ الْعَطْفِ

۲۷۸. وَأَحْرُفُ الْعَطْفِ جَمِيعًا عَشْرَةٌ مَحْضُورَةٌ مَأْثُورَةٌ مُسَطَّرَةٌ

۲۷۸. و حروف عطف همگی ده است که شمرده شده، وارد شده [از عرب] و نوشته شده

است.

۲۷۹. الْوَاوُ وَالْفَاءُ وَتَمَّ لِلْمَهْلِ وَلَا وَحَتَّى تَمَّ أَوْ وَأَمَّ وَبَلْ

۲۷۹. الْوَاوُ وَالْفَاءُ وَتَمَّ لِلْمَهْلِ وَلَا وَحَتَّى تَمَّ أَوْ وَأَمَّ وَبَلْ.

۲۸۰. وَبَعْدَهَا لَكِنَّ وَإِمَّا إِنْ كَسِرَ وَجَاءَ لِلتَّخْيِيرِ فَافْهَمْ مَا ذُكِرَ

۲۸۰. و بعد از آن: اگر کسره داده شد و [اما] برای تخیر می آید پس بدان آنچه بیان شد.

### شرح:

توابع چهارند: نعت، توكید، بدل، عطف.

### نعت:

نعت اصالتا مشتق است. منظور از مشتق: اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبیه و اسم

تفضیل است.

گاهی نعت در تأویل مشتق می آید. مانند:

(الف) اسم اشاره: مَرَرْتُ بِرَجُلٍ هَذَا. یعنی: الْمَشَارِإِلَيْهِ.

(ب) اسم موصول: مَرَرْتُ بِرَجُلٍ الَّذِي قَامَ. یعنی: الْمَعْلُومُ قِيَامُهُ.

(ج) ذو به معنای صاحب: مَرَرْتُ بِرَجُلٍ ذِي مَالٍ. یعنی: صَاحِبِ مَالٍ.

(د) اسم نسب: مَرَرْتُ بِرَجُلٍ مَكِّيٍّ. یعنی: مَنْسُوبٍ إِلَى مَكَّةَ.

اگر جمله ای بعد از اسم نکره واقع شود که مربوط به آن نکره باشد؛ صفت آن می شود.

مانند: مَرَرْتُ بِرَجُلٍ قَامَ أَبُوهُ. در این مثال، جمله ی قَامَ أَبُوهُ صفت برای رَجُلٍ می شود.

همانند این است که گفته شود: مَرَرْتُ بِرَجُلٍ قَائِمٍ أَبُوهُ.

صفت تابع و پیرو موصوف است در:

۱. اعراب:

مرفوع بودن. مانند: قَامَ رَجُلٌ عَاقِلٌ.

منصوب بودن: رَأَيْتُ رَجُلًا عَاقِلًا.

مجرور بودن: مَرَرْتُ بِرَجُلٍ عَاقِلٍ.

٢. تعداد:

مفرد. مانند: قَامَ الْمُؤْمِنُ الصَّالِحُ.

مثنى: قَامَ الْمُؤْمِنَانِ الصَّالِحَيْنِ.

جمع: قَامَ الْمُؤْمِنُونَ الصَّالِحُونَ.

٣. معرفه بودن یا نکره بودن:

معرفه: جَاءَ الرَّجُلُ الْعَاقِلُ.

نکره: جَاءَ رَجُلٌ عَاقِلٌ.

٤. مذکر و مؤنث:

مذکر: جَاءَ الرَّجُلُ الْعَاقِلُ.

مؤنث: جَاءَتِ الْمَرْأَةُ الْعَاقِلَةُ.

اعراب نعت:

اعراب: قَامَ رَجُلٌ عَاقِلٌ.

قَامَ: فِعْلٌ مَاضٍ. رَجُلٌ: فَاعِلٌ. عَاقِلٌ: نَعْتُ لِرَجُلٍ، وَنَعْتُ الْمَرْفُوعِ مَرْفُوعٌ

وَعَلَامَةٌ رَفَعِهِ الضَّمَّةُ<sup>١</sup>.

اعراب: رَأَيْتُ رَجُلًا عَاقِلًا.

رَأَيْتُ: فِعْلٌ وَفَاعِلٌ. رَجُلًا: مَفْعُولٌ بِهِ. عَاقِلًا: نَعْتُ لِرَجُلٍ، وَنَعْتُ الْمَنْصُوبِ

مَنْصُوبٌ وَعَلَامَةٌ نَصْبِهِ الْفَتْحَةُ<sup>٢</sup>.

اعراب: مَرَرْتُ بِرَجُلٍ عَاقِلٍ.

مَرَرْتُ: فِعْلٌ وَفَاعِلٌ. بِرَجُلٍ: جَارٌ وَمَجْرُورٌ. عَاقِلٍ: نَعْتُ لِرَجُلٍ، وَنَعْتُ الْمَجْرُورِ

مَجْرُورٌ وَعَلَامَةٌ جَرِّهِ الْكَسْرَةُ<sup>٣</sup>.

١. همچنین می توان گفت: عَاقِلٌ: نَعْتُ لِرَجُلٍ، وَالنَّعْتُ يَتَّبِعُ الْمَنْعُوتَ فِي إِعْرَابِهِ، تَبِعَهُ فِي رَفَعِهِ

وَعَلَامَةٌ رَفَعِهِ الضَّمَّةُ.

٢. همچنین می توان گفت: عَاقِلًا: نَعْتُ لِرَجُلٍ، وَالنَّعْتُ يَتَّبِعُ الْمَنْعُوتَ فِي إِعْرَابِهِ، تَبِعَهُ فِي

نَصْبِهِ وَعَلَامَةٌ نَصْبِهِ الْفَتْحَةُ.



## عطف:

حروف عطف ده است، و آن‌ها: **الْوَاوُ، الْفَاءُ، ثُمَّ، أَوْ، أَمْ، إِمَّا، بَلْ، لَا، لَكِنَّ، حَتَّى**.  
**الْوَاوُ**: برای مطلق جمع بکار می‌رود فرقی ندارد که همزمان با همدیگر یا یکی متقدم و دیگری متأخر باشد. مانند: **قَامَ زَيْدٌ وَعَمْرُو**. در این مثال دانسته می‌شود که زید و عمرو با یکدیگر برخاستند اما کدام یک مقدم یا مؤخر شده؛ معلوم نیست.  
**الْفَاءُ**: برای ترتیب و تعقیب. به معنای: پس. مانند: **قَامَ زَيْدٌ فَعَمْرُو**. در این مثال دانسته می‌شود که ابتدا زید برخاسته و بعد از او بلافاصله عمرو برخاسته است.  
**ثُمَّ**: برای ترتیب و تراخی. به معنای: سپس. مانند: **قَامَ زَيْدٌ ثُمَّ عَمْرُو**. در این مثال دانسته می‌شود که ابتدا زید برخاسته و بعد از او اما با تأخیر عمرو برخاسته است.  
**أَوْ**: به معنای: یا. مانند: **لَيْسْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ**. یک روز یا بخشی از یک روز ماندیم.  
**أَمْ**:

بر دو قسم است: ۱. متصل. ۲. منقطع.

۱. **أَمْ** متصل:

(الف) بعد از همزه تسویه بر جمله‌ی مؤول به مصدر داخل می‌شود. مانند: **سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ**  
**أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ**. جمله در قالب مصدر چنین می‌شود: **إِنْذَارُكَ وَعَدَمُ إِنْذَارِكَ سَوَاءٌ**  
**عَلَيْهِمْ**. اعراب آن:

**سَوَاءٌ**: خَبْرٌ مُقَدَّمٌ. عَلَيْهِمْ: جَارٌ وَمَجْرُورٌ. أ: حَرْفٌ اسْتِفْهَامٍ. أَنْذَرْتُ: فِعْلٌ مَاضٍ، وَتَاءُ  
 الْمُتَكَلِّمِ فَاعِلُهُ. هُمْ: فِي مَحَلِّ نَصْبٍ مَفْعُولٌ بِهِ. أَمْ: حَرْفٌ عَظْفٍ. لَمْ: حَرْفٌ نَفْيٍ وَجَزْمٍ  
 وَقَلْبٍ. تُنذِرُ: فِعْلٌ مُضَارِعٌ، مَجْزُومٌ بِ[لَمْ] وَعَلَامَةٌ جَزْمِهِ السُّكُونُ، وَفَاعِلُهُ ضَمِيرٌ  
 مُسْتَتِرٌ وَجُوبًا تَقْدِيرُهُ أَنْتَ. هُمْ: فِي مَحَلِّ نَصْبٍ مَفْعُولٌ بِهِ. وَجُمْلَةٌ: "أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ  
 تُنذِرْهُمْ" فِي تَأْوِيلِ الْمَصْدَرِ مُبْتَدَأٌ مُؤَخَّرٌ، وَالتَّقْدِيرُ: إِنْذَارُكَ وَعَدَمُ إِنْذَارِكَ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ.

۳. همچنین می‌توان گفت: عَاقِلٍ: نَعْتُ لِرَجُلٍ، وَالتَّعْتُ يَتَّبِعُ الْمَنْعُوتَ فِي إِعْرَابِهِ، تَبِعَهُ فِي جَرِّهِ  
 وَعَلَامَةٌ جَرِّهِ الْكُسْرَةُ.

ب) بعد از همزه‌ای می‌آید که با آن طلب تعیین و تشخیص می‌شود. مانند: **أَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ**. اعراب آن:  
**أَمْ: حَرْفٌ اسْتِفْهَامٌ. أَنْتُمْ: مَبْتَدَأٌ. أَشَدُّ: خَبْرُ الْمَبْتَدَأِ. خَلْقًا: تَمْيِيزٌ. أَمْ: حَرْفٌ عَطْفٍ. السَّمَاءُ: مَعْطُوفٌ عَلَى [أَنْتُمْ] وَالْمَعْطُوفُ عَلَى الْمَرْفُوعِ مَرْفُوعٌ وَعَلَامَةٌ رَفَعِهِ الضَّمَّةُ.**  
 ۲. أم منقطع:

نشانه‌اش این است که بعد از همزه تسویه و همزه تعیین نباشد. به مانند بَل معنای اضراب می‌دهد. مانند: **أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَلَكُمْ الْبَنُونَ**. اعراب آن:  
**أَمْ: مُنْقَطِعَةٌ بِمَعْنَى "بَلٍ" الْإِضْرَابِ. لَهُ: جَارٌ وَمَجْرُورٌ مُتَعَلِّقَانِ بِمَجْرُورٍ مَحْذُوفٍ تَقْدِيرُهُ كَأَنَّ أَوْ اسْتَقْرَرَّ. الْبَنَاتُ: مَبْتَدَأٌ مُؤَخَّرٌ. وَ: حَرْفٌ عَطْفٍ. لَكُمْ: جَارٌ وَمَجْرُورٌ مُتَعَلِّقَانِ بِمَجْرُورٍ مَحْذُوفٍ تَقْدِيرُهُ كَأَنَّ أَوْ اسْتَقْرَرَّ. الْبَنُونَ: مَبْتَدَأٌ مُؤَخَّرٌ. وَجُمْلَةٌ: "لَكُمْ الْبَنُونَ" مَعْطُوفٌ عَلَى: "لَهُ الْبَنَاتُ".**

**إِمَّا:** به معنای: یا. قول صحیح این است که "إِمَّا" حرف عطف نیست بلکه حرف تفصیل است. مانند: **تَزَوَّجَ إِمَّا هِنْدًا وَإِمَّا أُخْتَهَا**. یا با هند ازدواج کن و یا با خواهرش. اعراب آن:  
**تَزَوَّجَ: فِعْلٌ أَمْرٌ، مَبْنِيٌّ عَلَى السُّكُونِ وَقَاعِلُهُ ضَمِيرٌ مُسْتَتِرٌ وَجُوبًا تَقْدِيرُهُ أَنْتَ. إِمَّا: حَرْفٌ تَفْصِيلٍ. هِنْدًا: مَفْعُولٌ بِهِ، مَنْصُوبٌ وَعَلَامَةٌ نَصْبِهِ الْفَتْحَةُ. وَالْوَاوُ: حَرْفٌ عَطْفٍ. إِمَّا: حَرْفٌ تَفْصِيلٍ. أُخْتٌ: مَعْطُوفٌ عَلَى [هِنْدًا] وَالْمَعْطُوفُ عَلَى الْمَنْصُوبِ مَنْصُوبٌ وَعَلَامَةٌ نَصْبِهِ الْفَتْحَةُ. وَالْهَاءُ: فِي حَلِّ جَرِّ مُضَافٌ إِلَيْهِ.**  
**بَل:**

حرف بَل با جمله‌ی منفی و مثبت می‌آید:

الف) اگر به همراه جملات منفی آمد پس از نفی و نهی، معطوف را به معطوف علیه عطف می‌کند در چنین حالت حکم را برای ما قبل خود و ضد آن را برای ما بعد خود ثابت می‌کند. مانند: **مَا قَامَ زَيْدٌ بَلْ عَمْرُو**. زید نایستاد بلکه عمرو ایستاد.

ب) اگر به همراه جملات مثبت آمد معطوف را به معطوف علیه عطف می‌کند در چنین حالتی حکم را از معطوف علیه برداشته و به معطوف انتقال می‌دهد به گونه‌ای که گویی در

مورد معطوف علیه سخن گفته نشده است. مانند: **قَامَ زَيْدٌ بَلَّ عَمْرُو.** زید ایستاد بلکه عمرو ایستاد.

**لَا:**

با **لَا** تنها در اثبات می توان عطف کرد. مانند: **جَاءَ زَيْدٌ لَا عَمْرُو.**  
با **لَا** در نفی نمی توان عطف کرد. بنابراین نمی توان گفت: **مَا جَاءَ زَيْدٌ لَا عَمْرُو.**

**لَكِنْ:**

با **لَكِنْ** تنها بعد از نفی و نهی می توان عطف کرد. مانند:  
بعد از نفی: **مَا ضَرَبْتُ زَيْدًا لَكِنْ عَمْرًا.** زید را نزدم اما عمرو را زدم.  
بعد از نهی: **لَا تَضْرِبْ زَيْدًا لَكِنْ عَمْرًا.** زید را نزن ولی [لیکن] عمرو را بزن.  
با **لَكِنْ** در اثبات نمی توان عطف کرد. بنابراین نمی توان گفت: **جَاءَ زَيْدٌ لَكِنْ عَمْرُو.**

**حَتَّى:**

**حَتَّى** در بعضی از مواضع، حرف عطف می شود که اندک می آید و شرط آن این است که معطوف به آن بعضی از معطوف علیه و غایه از برای آن باشد. مانند: **أَكَلْتُ السَّمَكَةَ حَتَّى رَأْسَهَا.**

**توکید:**

توکید دو نوع است: لفظی و معنوی.

توکید لفظی: تکرار لفظ اول است. مانند: **ضَرَبْتُ زَيْدًا زَيْدًا.**

توکید معنوی: الفاظ معلومی دارد و عبارتند از:

۱. **نَفْس:** واجب است که ضمیری به آن متصل شود که مطابق موکد باشد. مانند: **جَاءَ**

**زَيْدٌ نَفْسُهُ. جَاءَتْ هِنْدٌ نَفْسَهَا.**

اگر مثنی یا جمع بود باید **نَفْس** به **أَنْفُس** جمع کرده و ضمیری مطابق موکد به آن

متصل کرده شود. مانند: **جَاءَ الزَّيْدَانِ أَنْفُسُهُمَا. جَاءَ الزَّيْدُونَ أَنْفُسُهُمْ.**

۲. **عَيْن:** واجب است که ضمیری به آن متصل شود که مطابق موکد باشد. مانند: **جَاءَ**

**زَيْدٌ عَيْنُهُ. جَاءَتْ هِنْدٌ عَيْنَهَا.**

اگر مثنی یا جمع بود باید عَيْن به اَعْيُن جمع کرده و ضمیری مطابق موکد به آن متصل کرده شود. مانند: جَاءَ الزَّيْدَانِ اَعْيُنُهُمَا. جَاءَ الزَّيْدُونَ اَعْيُنُهُمْ.

نکته:

می توان جهت تأکید بیشتر، نَفْس و عَيْن را با همدیگر آورد به شرطی که نَفْس بر عَيْن مقدم کرده شود. مانند: جَاءَ زَيْدٌ نَفْسُهُ عَيْنُهُ.

۳. كَلٌّ، جَمِيعٌ، عَامَّةٌ:

با این سه کلمه، مفرد و جمع تأکید کرده می شود نه مثنی. مانند:

جَاءَ الْجَيْشُ كُلُّهُ أَوْ جَمِيعُهُ أَوْ عَامَّتُهُ. جَاءَتِ الْقَبِيلَةُ كُلُّهَا أَوْ جَمِيعُهَا أَوْ عَامَّتُهَا.  
جَاءَ الرَّجَالُ كُلُّهُمْ أَوْ جَمِيعُهُمْ أَوْ عَامَّتُهُمْ. جَاءَتِ النِّسَاءُ كُلُّهُنَّ أَوْ جَمِيعُهُنَّ أَوْ عَامَّتُهُنَّ.

۴. كِلَا، كِلْتَا:

با این دو کلمه فقط مثنی تأکید کرده می شود اولی برای مذکر و دومی برای مؤنث کاربرد دارد. مانند:

جَاءَ الزَّيْدَانِ كِلَاهُمَا. جَاءَتِ الْهِنْدَانِ كِلْتَاهُمَا.

۴. أَجْمَعٌ، جَمْعَاءُ، أَجْمَعِينَ، جُمُعٌ:

(الف) أَجْمَعٌ: برای مفرد مذکر استعمال می شود و اعراب لاینصرف می گیرد. مانند: جَاءَ الْجَيْشُ أَجْمَعٌ.

(ب) جَمْعَاءُ: برای مفرد مؤنث استعمال می شود و اعراب لاینصرف می گیرد. مانند: جَاءَتِ الْقَبِيلَةُ جَمْعَاءُ.

(ج) أَجْمَعِينَ: برای جمع مذکر استعمال می شود و اعراب جمع مذکر سالم می گیرد. مانند: جَاءَ الرَّجَالُ أَجْمَعُونَ.

(د) جُمُعٌ: برای جمع مؤنث استعمال می شود و اعراب لاینصرف می گیرد. مانند: جَاءَتِ النِّسَاءُ جُمُعٌ.

نکته:

جهت تأکید بیش تر می توان نخست کُلّ آورد. مانند: جَاءَ الْجَيْشُ كُلُّهُ أَجْمَعُ، وَالْقَبِيلَةُ كُلُّهَا جَمْعَاءُ، وَالنِّسَاءُ كُلُّهُنَّ جُمُعٌ، وَالرِّجَالُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ.

گاهی هم می توان جهت تأکید بیش تر بعد از أَجْمَعُ، توابع آن آورد که عبارتند از: أَكْتَعُ، أَبْصَعُ، أَتْبَعُ. همه به یک معنا هستند لذا به یکدیگر عطف کرده نمی شوند. مانند: جَاءَ الرَّجَالُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ أَكْتَعُونَ أَبْصَعُونَ أَتْبَعُونَ.

اعراب: قَامَ زَيْدٌ نَفْسُهُ.

قَامَ: فِعْلٌ مَاضٍ. زَيْدٌ: فَاعِلٌ. نَفْسٌ: تَوْكِيدٌ لِـ[زَيْدًا] وَتَوْكِيدُ الْمَرْفُوعِ مَرْفُوعٌ وَعَلَامَةٌ رَفْعِهِ الضَّمَّةُ، وَالْهَاءُ فِي مَحَلِّ جَرِّ مُضَافٍ إِلَيْهِ.

اعراب: رَأَيْتُ زَيْدًا نَفْسَهُ.

رَأَيْتُ: فِعْلٌ وَقَاعِلٌ. زَيْدًا: مَفْعُولٌ بِهِ. نَفْسٌ: تَوْكِيدٌ لِـ[زَيْدًا] وَتَوْكِيدُ الْمَنْصُوبِ مَنْصُوبٌ وَعَلَامَةٌ نَصْبِهِ الْفَتْحَةُ وَالْهَاءُ فِي مَحَلِّ جَرِّ مُضَافٍ إِلَيْهِ.

اعراب: مَرَرْتُ بِزَيْدٍ نَفْسِهِ.

مَرَرْتُ: فِعْلٌ وَقَاعِلٌ. بِزَيْدٍ: جَارٌّ وَمَجْرُورٌ. نَفْسٌ: تَوْكِيدٌ لِـ[زَيْدٍ] وَتَوْكِيدُ الْمَجْرُورِ مَجْرُورٌ وَعَلَامَةٌ جَرِّهِ الْكَسْرَةُ وَالْهَاءُ فِي مَحَلِّ جَرِّ مُضَافٍ إِلَيْهِ.<sup>۱</sup>

**بدل:**

هرگاه اسمی از اسم دیگر یا فعلی از فعل دیگر بدل شد؛ در تمامی اعراب، تابع قبل از خود می شود. و به چهار دسته تقسیم می شود:

۱. بدل چیزی از چیز دیگر یا بدل کُلّ از کُلّ.

<sup>۴</sup> . همچنین می توان گفت: نَفْسٌ: تَوْكِيدٌ لِـ[زَيْدًا] وَالتَّوَكِيدُ يَتَّبِعُ الْمُؤَكَّدَ فِي إِعْرَابِهِ، تَبِعَهُ فِي رَفْعِهِ وَعَلَامَةٌ رَفْعِهِ الضَّمَّةُ، وَالْهَاءُ فِي مَحَلِّ جَرِّ مُضَافٍ إِلَيْهِ.

<sup>۵</sup> . همچنین می توان گفت: نَفْسٌ: تَوْكِيدٌ لِـ[زَيْدًا] وَالتَّوَكِيدُ يَتَّبِعُ الْمُؤَكَّدَ فِي إِعْرَابِهِ، تَبِعَهُ فِي نَصْبِهِ وَعَلَامَةٌ نَصْبِهِ الْفَتْحَةُ وَالْهَاءُ فِي مَحَلِّ جَرِّ مُضَافٍ إِلَيْهِ.

<sup>۶</sup> . همچنین می توان گفت: نَفْسٌ: تَوْكِيدٌ لِـ[زَيْدًا] وَالتَّوَكِيدُ يَتَّبِعُ الْمُؤَكَّدَ فِي إِعْرَابِهِ، تَبِعَهُ فِي جَرِّهِ وَعَلَامَةٌ جَرِّهِ الْكَسْرَةُ وَالْهَاءُ فِي مَحَلِّ جَرِّ مُضَافٍ إِلَيْهِ.

در این نوع از بدل، مُسَمَى یکی است اما اسم متعدد است. یعنی جهت توضیح بیش تر با چند واژه از یک چیز تعبیر می‌آوریم. مانند: **جَاءَ زَيْدٌ أَخُوكَ**. یعنی: زید، برادرت آمد. در این مثال: **زَيْدٌ هَمَانٌ أَخُوكَ**، و **أَخُوكَ هَمَانٌ زَيْدٌ** است. بنابراین با دو واژه‌ی **زَيْدٌ** و **أَخُوكَ** یک مسمی را توضیح دادیم.

۲. بدل بعض از کل.

اگر قسمتی یا بخشی از یک چیز مد نظر باشد به آن بدل بعض از کل می‌گویند. مانند: **أَكَلْتُ الرَّغِيفَ ثُلْثَهُ**. یعنی: نان را یک‌سومش خوردم. بنابراین نان یک کلی است که جزئی از آن به خوردن اختصاص داده شده است. در نتیجه یک‌سوم نان بخشی از کل نان و بدل از آن است.

۳. بدل اشتمال.

در بدل کل از کل، رابطه‌ی کَلِّیَّت و در بدل بعض از کل، رابطه‌ی جُزْئِیَّت وجود دارد اما در بدل اشتمال رابطه‌ی کَلِّیَّت و رابطه‌ی جُزْئِیَّت وجود ندارد بلکه بدل شامل مُبَدَّل منه و در وجودش است. مانند: **نَفَعَنِي زَيْدٌ عِلْمَهُ**. یعنی: زید، علمش مرا نفع رساند. می‌بینیم بین زید و علم او، رابطه‌ی کَلِّیَّت وجود ندارد بدین معنا که نمی‌توانیم بگوییم زید همان علم است و علم همان زید است. و همچنین بین این دو رابطه‌ی جُزْئِیَّت نیز وجود ندارد بدین معنا که علم قسمتی از پیکر زید نیست. بلکه علم شامل زید و در وجودش است.

در قرآن آمده: **قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ النَّارِ**. یعنی: هلاک باد صاحبان حفره‌های درازِ پراتش. در اینجا **النَّارِ** [یعنی: آتش] بدل اشتمال از **الأُخْدُودِ** [یعنی: حفره‌های دراز] است. می‌بینیم بین **النَّارِ** و **الأُخْدُودِ** رابطه‌ی کَلِّیَّت وجود ندارد بدین معنا که نمی‌توانیم بگوییم **الأُخْدُودِ** همان **النَّارِ** است و **النَّارِ** همان **الأُخْدُودِ** است. و همچنین بین این دو رابطه‌ی جُزْئِیَّت نیز وجود ندارد بدین معنا که **النَّارِ** قسمتی از پیکر **الأُخْدُودِ** نیست. بلکه **النَّارِ** شامل **الأُخْدُودِ** و درونش قرار دارد.

۴. بدل غلط:

بدل غلط همان‌گونه که از نامش پیداست به اشتباه کلمه‌ای تلفظ زده می‌شود اما بلافاصله تصحیح کرده می‌شود. مانند:

**رَأَيْتُ زَيْدًا الْفَرَسَ**. یعنی: زید... اسب را دیدم. اگر اسبی را دیده باشی و بخواهی خبر دهی که آن را دیده‌ای اما به اشتباه بر زبانت زید جاری شود و فوراً آن را تصحیح کنی و

بگویی اسب را دیدم به این، بدل غلط گفته می‌شود. همانند آن برای مادرانی که چند فرزند دارند زیاد اتفاق می‌افتد که وقتی می‌خواهند مثلاً محمد را صدا بزنند به اشتباه و ناخداگاه نام فرزندان دیگر بر زبان ایشان جاری می‌شود بنابراین می‌گویند: حسین... انس... محمد آب بیاور. بنابراین نام حسین و انس به اشتباه بر زبان ایشان جاری شده و در حقیقت قصد ندا زدن به محمد را داشته‌اند.

اعراب: قَامَ زَيْدٌ أَخُوكَ.

قَامَ: فِعْلٌ مَاضٍ. زَيْدٌ: فَاعِلٌ. أَخُو: بَدَلٌ مِنْ [زَيْدٍ] وَبَدَلُ الْمَرْفُوعِ مَرْفُوعٌ وَعَلَامَةٌ رَفَعِهِ الْوَاوُ، وَالْكَافُ فِي مَحَلِّ جَرِّ مُضَافٌ إِلَيْهِ.<sup>۷</sup>

اعراب: رَأَيْتُ زَيْدًا أَخَاكَ.

رَأَيْتُ: فِعْلٌ وَفَاعِلٌ. زَيْدًا: مَفْعُولٌ بِهِ. أَخَا: بَدَلٌ مِنْ [زَيْدًا] وَبَدَلُ الْمَنْصُوبِ مَنْصُوبٌ وَعَلَامَةٌ نَصْبِهِ الْأَلِفُ وَالْكَافُ فِي مَحَلِّ جَرِّ مُضَافٌ إِلَيْهِ.<sup>۸</sup>

اعراب: مَرَرْتُ بِزَيْدٍ أَخِيكَ.

مَرَرْتُ: فِعْلٌ وَفَاعِلٌ. بِزَيْدٍ: جَارٌّ وَمَجْرُورٌ. أَخِي: بَدَلٌ مِنْ [زَيْدٍ] وَبَدَلُ الْمَجْرُورِ مَجْرُورٌ وَعَلَامَةٌ جَرِّهِ الْيَاءُ وَالْكَافُ فِي مَحَلِّ جَرِّ مُضَافٌ إِلَيْهِ.<sup>۹</sup>

<sup>۷</sup> . همچنین می‌توان گفت: أَخُو: بَدَلٌ مِنْ [زَيْدٍ] وَالْبَدَلُ يَتَّبِعُ الْمُبْدَلَ مِنْهُ فِي إِعْرَابِهِ، تَبِعَهُ فِي رَفْعِهِ وَعَلَامَةٌ رَفَعِهِ الْوَاوُ، وَالْكَافُ فِي مَحَلِّ جَرِّ مُضَافٌ إِلَيْهِ.

<sup>۸</sup> . همچنین می‌توان گفت: أَخَا: بَدَلٌ مِنْ [زَيْدًا] وَالْبَدَلُ يَتَّبِعُ الْمُبْدَلَ مِنْهُ فِي إِعْرَابِهِ، تَبِعَهُ فِي نَصْبِهِ وَعَلَامَةٌ نَصْبِهِ الْأَلِفُ وَالْكَافُ فِي مَحَلِّ جَرِّ مُضَافٌ إِلَيْهِ.

<sup>۹</sup> . همچنین می‌توان گفت: أَخِي: بَدَلٌ مِنْ [زَيْدٍ] وَالْبَدَلُ يَتَّبِعُ الْمُبْدَلَ مِنْهُ فِي إِعْرَابِهِ، تَبِعَهُ فِي جَرِّهِ وَعَلَامَةٌ جَرِّهِ الْيَاءُ وَالْكَافُ فِي مَحَلِّ جَرِّ مُضَافٌ إِلَيْهِ.